



The Doctrine of Velayat in the Qādrīyah Kasnzanīyah Sufi Path and its Convergence with Twelver Shi'ism

Rahim Beirānūdzādeh^{*} Ehsan Jandaghi^{} Javad Lotfi^{***}**

[Received: 2025/5/19; Accepted: 2025/6/30]

This study examines the doctrine of Walāyah (spiritual authority/guardianship) in Sufism, particularly within the Qadiriyya Kasnazaniyya order; a doctrine that is aligned with concepts such as Sheikh, Qutb, and Bay'ah (allegiance), grounded in spiritual proximity, election, and closely tied to the transition from the 'Sheikh of instruction' (shaykh al-ta'līm) to the 'Sheikh of spiritual upbringing' (shaykh al-tarbiyah) and the spiritual control of the guide over the disciple (murīd). In this order, Walāyah is regarded as divinely bestowed (non-acquired), total, encompassing all dimensions of the disciple's life, and demanding absolute obedience. Accordingly, this research employs a descriptive-analytical method to address the fundamental question: How is the doctrine of Walāyah formulated in the Qadiriyya Kasnazaniyya order, and in what manner does it provide ground for convergence with the beliefs of Twelver Shia Islam? The findings indicate that the doctrine of Walāyah in the Kasnazaniyya owing to the belief in bestowed Walāyah and its connection to devotion and love for the Ahl al-Bayt (PBUH) presents a clear capacity and possibility for rapprochement with Twelver Shia beliefs. Furthermore, the findings emphasize that this belief system should not be reduced to folk religion or the lower strata of Kurdish society; rather, its historical and analytical reappraisal delineates the horizons of proximity (taqrīb) between this Sufi order and Shi'ism.

Keywords: Velayat, Qādrīyah Kasnzanīyah, Twelver Shi'ism,- Wali-ism, Bestowed Velayat.

^{*} PhD student in the field of Sufism and Islamic mysticism, Faculty of Mysticism, University of Religions and Sects, Qom, Iran, ehsan.jandaghi@gmail.com

^{**} Assistant Professor of Islamic Mysticism, Department of Sufism, School of Mysticism, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding Author), e.jandaghi@urd.ac.ir

^{***} Assistant Professor, Department of Shi'a Sects, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, j.lotfi@urd.ac.ir

الدراسات الدينية

السنة الأولى، العدد الثاني، خريف وشتاء ١٤٢٧

عقيدة الولاية في الطريقة القادرية الكسنزانية في تقاربها مع الشيعة الاثني عشرية

رحيم بيرانوندزاده * إحسان جندقي ** جواد لطفي ***

[تاريخ الاستلام: ١٤٤٦/١١/٢١؛ تاريخ القبول: ١٤٤٧/١/٤]

تبحث هذه الدراسة في عقيدة «الولاية» في التصوف، ولا سيما في الطريقة القادرية الكسنزانية؛ وهي عقيدة تترادف مع مفاهيم مثل الشيخ، والقطب، والبيعة، وتقوم على القرب المعنوي، والاصطفاء، والارتباط الوثيق بتحوّل «شيخ التعليم» إلى «شيخ التربية» وتصرف المرشد في المريد. فالولاية في هذه الطريقة أمرٌ موهوب (غير اكتسابي)، وتأمّ، وشاملٌ لكافة أبعاد حياة المريد، ويستلزم الطاعة المطلقة. بناءً على ذلك، يسعى هذا البحث بالمنهج الوصفيّ - التحليلي إلى الإجابة عن هذا السؤال الأساسي: ما هي كيفية صياغة عقيدة الولاية في الطريقة القادرية الكسنزانية، وكيف تمهّد الأرضية للتقارب والهمكراطية مع عقائد الشيعة الاثني عشرية؟ تُظهر نتائج البحث أنّ عقيدة الولاية في الكسنزانية، نظرًا للإيمان بالولاية الموهوبة وارتباطها بمحبّة أهل البيت (عليهم السلام) وموالاتهم، توفر إمكانيّة وقدرّة واضحةً للتقارب مع معتقدات الشيعة الاثني عشرية. كما تؤكد نتائج الدراسة على ضرورة عدم اختزال هذا النظام العقدي في الدّين الشعبي أو الطبقات الدّنيا من المجتمع الكردي، بل إنّ إعادة قراءته تاريخيًا وتحليلًا تبين آفاق التقريب بين هذه الطريقة والتشيع.

الكلمات المفتاحية: الولاية، القادرية الكسنزانية، الشيعة الاثنا عشرية، التوليّ للولي، الولاية العطائية.

* طالب دكتوراه في تخصص التصوف والعرفان الإسلامي، كلية العرفان، جامعة الأديان والمذاهب، قم، إيران (المؤلف المراسل)

ehsan.jandaghy@gmail.com

** أستاذ مساعد في قسم العرفان الإسلامي، كلية العرفان، جامعة الأديان والمذاهب، قم، إيران e.jandaghi@urd.ac.ir

*** أستاذ مساعد في قسم المذاهب الشيعية، كلية الدراسات الإسلامية، جامعة الأديان والمذاهب، قم، إيران

j.lotfi@urd.ac.ir

بررسی های ادبانی

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

آموزه ولایت در طریقت قادریه کسنزانیه در همگرایی با شیعه اثنی عشریه

رحیم بیرانوندزاده* احسان جندقی** جواد لطفی***

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۹]

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی آموزه «ولایت» در تصوف و به ویژه طریقت قادریه کسنزانیه می پردازد؛ آموزه ای که هم ردیف با مفاهیمی چون شیخ، قطب و بیعت، بر پایه قُرب معنوی، برگزیدگی و پیوند وثیق با تحول شیخ تعلیم به شیخ تربیت و تصرف مرشد در مرید شکل گرفته است. در این طریقت، ولایت امری اعطایی، تام و گسترده به تمام ساحت های زندگی مرید و مستلزم اطاعت مطلق است. بدین جهت پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی درصدد آن است به این سوال اساسی پاسخ دهد که آموزه ولایت در طریقت قادریه کسنزانیه با چه کیفیتی صورت بندی شده و چگونه بستر ساز همگرایی با اعتقادات شیعه اثنی عشری می گردد؟ یافته های تحقیق نشان می دهد آموزه ولایت در کسنزانیه، به سبب باور به ولایت اعطایی و پیوند آن با محبت و ارادت به اهل بیت (ع)، ظرفیت و امکان روشنی برای همگرایی با باورهای شیعه اثنی عشریه فراهم می سازد. همچنین نتیجه پژوهش تأکید می کند که نباید این نظام اعتقادی را به دین عامیانه یا طبقات فرودست جامعه کرد تقلیل داد، بلکه بازشناسی تاریخی و تحلیلی آن، افق های تقریب میان این طریقت و تشیع را تبیین می نماید.

کلیدواژه ها: ولایت، قادریه کسنزانیه، شیعه اثنی عشری، ولی پرستی، ولایت اعطایی

* دانشجوی دکتری رشته تصوف و عرفان اسلامی، دانشکده ادیان و عرفان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران
(نویسنده مسئول) ehsan.jandaghy@gmail.com

** استادیار گروه عرفان اسلامی، دانشکده ادیان و عرفان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران e.jandaghi@urd.ac.ir

*** استادیار گروه فرق تشیع، دانشکده مطالعات اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران j.lotfi@urd.ac.ir

مقام اولیاء و برگزیدگان خداوند در زمین از محورهایی است که تصوف و تشیع بر سر آن در نِقار و رقابت بوده‌اند.^۱ سهل بن عبدالله تستری (م ۲۸۳ ق) با دعوی حجت‌الله (برهان خداوند) بودن با شیعیان دوران خود در نزاع بود. او می‌گفت «أنا حُجَّةُ الله على الخَلْقِ وأنا حُجَّةُ علی أولیاءِ زَمَانِی» (شعرانی، ۱۳۱۵: ۱، ۶۷؛ ر.ک. تستری، ۱۴۲۳: ۷۷). هرچند نگرش خویش‌دارانه تستری در مسائل مربوط به وَجَد، ما را به پرهیز از برداشتی شتاب‌زده از سخنانش وامی‌دارد؛ زیرا او خود می‌گوید: «هرگونه حال وَجَد که شاهی از کتاب و سنت آن را همراهی نکند، باطل است» (ابونصر سراج، ۱۴۲۱: ۲۶۴؛ ر.ک. تستری، ۱۴۲۳: ۷۷). میان اندیشه و عمل تستری و صوفیان مکتب بغداد که ما ماندگاری اندیشه آنها را در طریقت‌های صوفیانه پس از آن، از جمله قادری کسنزانی می‌یابیم،^۲ به‌روشنی هم‌پوشانی چشمگیری در کار بود؛ به ویژه در ایمان به وجود اولیاء و اصطکاک با دیگر نخبگان عقلی یا شیعی (ر.ک. کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۱۲). به‌هرحال در همان روزگار تکوین تصوف، در چرخشی چشمگیری، تلاش برای کسب معرفت باطنی رفته‌رفته با شکل خاصی از نظریه انتخاب و برگزیدگی درآمیخت. از طریق این نظریه، معرفت نفس و نیز فهم معانی باطنی کلام‌الله و اُسوة نبوی (قرآن، حدیث و سنت)، خلاف آنکه ثمره مجاهده درونی شناخته شوند، موهبتی الهی انگاشته شدند. بر اساس این نظریه، فقط برگزیدگان خداوند که به طور خاص دوستان خداوند (ولی / اولیاء) خوانده می‌شوند، می‌توانند به خودشناسی غایی دست یابند. بدین ترتیب می‌توانند به جنبه‌هایی از معرفت ربوبی دسترسی داشته باشند. این تصور از انتخاب الهی در دوران پس از پیامبر (ص) که بعدها معمولاً با تعبیر ولایت / ولایت بیان می‌شود، میان شیعیان پیش‌تر از این نیز برجسته‌تر بود؛ اما در تصوف اهل سنت هم با تعبیرهایی نظیر ابدال در معنای حقیقی کلمه به معنای جانشینان (فراہیدی، ۱۴۰۹: ۸، ۴۵؛ کسنزانی، ۱۴۲۶: ۳، ۸۳) و صدیقون و بعدها شیخ / مشایخ نیز شناخته می‌شد. به‌هرروی تصوف اسلامی آرمان خود را در وجود مُراد یا استادی می‌دید که از طریق برگزیدگی، تصفیه باطن، توجه و تمرکز قلبی به خدا، واسطی بین الوهیت و بشریت باشد.

این نوع شیخ‌پرستی توسط نخبگان غیرصوفی، گاهی به امام‌پرستی شیعیان یا جایگاه امام در اندیشه شیعی ارتباط داده می‌شود و در هر دو جریان، ذیل مسئله بزرگ‌تر و

ظاهراً ثابت «دین عامیانه» گنجانده می‌شود. در این نوع نگاه، فرض بنیادی این است که در تاریخ اسلام، بین دین رسمی (راست‌کیشانه، اهل جماعت و سنت)، هنجارین و سطح بالای نخبگان دینی - فرهنگی از یک سو و دین عامیانه، غیرعقلانی، انحرافی و سطح پایین توده‌های بی‌سواد یا عامی از سوی دیگر، گونه‌ای جدایی قطعی وجود دارد. این نوع ولی / شیخ پرستی یکی از مؤلفه‌های قلمرو دین عامیانه در نظر گرفته می‌شود. مردم در محیط‌هایی که به طور ناقص اسلامی شده‌اند، با سرسختی به رفتار آیینی و عقاید دینی کهن پیشااسلامی / غیراسلامی و انحرافی خود چسبیده‌اند و در برابر اعتقادات راست‌کیشانه دین نخبگان سطح بالای جامعه، مقاومت می‌کنند. تصور این است که این تفکر (شیخ یا ولی پرستی) به طور کلی به طبقات فرودست یا منحرف جامعه تعلق دارد. در جایگاه یک اصل کلی اعتقاداتی که فقط به فهم افرادی با ظرفیت دینی - فرهنگی بالا و حساس به عقاید دینی درمی‌آید، همواره بین عوام و صاحبان عقول ضعیف، به چنین نتایجی منجر می‌شود. این مسئله در اسلام یا حداقل عرفان اسلامی اصیل به جای آنکه شیوه‌ای برای خویشستن‌داری و سلوک اخلاقی و تعالی و اشراق ناب روحانی باشد، به واسطه تغافل و اسلام ناقص گروهی از صوفی‌نماهای به‌ظاهر مسلمان، به تردستی روحی تمام‌عیاری تبدیل و استحاله شده است. ولی‌پرستی هنگامی که با عوام‌فریبی روحانی برخی از مشایخ صوفی همراه می‌شود، راه را برای همه انواع ناهنجاری باز می‌کند و این‌گونه اسلام اسیر دست نابکارانی می‌شود که روح و روان مردم را به بازی گرفته‌اند. برداشت انحرافی و غیرراست‌کیشانه و عامیانه از مسئله ولی‌پرستی، به هیچ عنوان محصول دوران جدید نیست و ریشه در تاریخ اندیشه اسلامی دارد. البته در دوران جدید نیز در نگاه بسیاری از اندیشمندان دینی رواج یافته است.^۳

درباره جایگاه ولایت / ولی در تصوف اسلامی پیش از این مقالاتی به نگارش درآمده است؛ از جمله «ولی و ولایت در عرفان» (۱۳۸۵ ش) نوشته فاطمه معین‌الدینی، «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی برپایه امهات کتب نثر صوفیه» اثر (۱۳۸۸ ش) حمیرا زمردی و زهرا نظری و (۱۳۹۳ ش)، «نگرشی تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی» (۱۳۹۳ ش) نگاشته محمداسماعیل عبداللهی و حامد ناجی؛ ولی در زمینه کسنزانیه مقاله مستقلی چاپ نشده است. بنابراین پژوهش پیش‌رو با روش توصیفی - تحلیلی و پدیدارشناسانه با ابزار کتابخانه‌ای به مطالعه درباره این موضوع پرداخته است.





کسنزانیه (طریقت علیه قادریه کسنزانیه) از شاخه‌های طریقت قادریه است. «کسنزان» اصطلاحی کُردی و از دو واژه کَس و نَزان (ندان) است و به معنای کسی نمی‌داند (ناشناخته) است. این طریقت منتسب به عبدالکریم شاه کسنزان (م ۱۳۱۷ ق) ملقب به «سلطان غیب»، از سادات برزنجی کردستان عراق و از نوادگان اسماعیل ولیانی است که در روستایی از توابع ناحیه قره‌داغ در استان سلیمانیه عراق به دنیا آمد. وی خرقة از دایی خویش سیدعبدالقادر قازان‌قایه دریافت کرد. بعد از عبدالکریم، قطبیت در میان فرزندان ذکور او به ترتیب عبدالقادر، حسین کسنزان، عبدالکریم کسنزان و محمد المحمد کسنزان ادامه یافت؛ امروزه نیز قطب آنها شیخ نهرو کسنزان است. مریدان این طریقت غالباً از میان مردمان کُرد عراق، ایران و سوریه هستند (برای اطلاعات بیشتر درباره کسنزان و طریقت او، ر.ک. کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱، مقدمه ناشر).

۱. معنای لغوی و اصطلاحی

در *مفردات الفاظ قرآن* درباره معنای لغوی ولایت آمده است: «الْوَلَايَةُ النُّصْرَةُ، الْوَلَايَةُ: تَوَلَّى الْأَمْرَ، وَقِيلَ: الْوَلَايَةُ وَالْوَلَايَةُ نَحْوُ: الدَّلَالَةِ وَالِدَّلَالَةِ، حَقِيقَتُهُ: تَوَلَّى الْأَمْرَ» (راغب اصفهانی، ۱۴۳، ۸۸۵؛ ر.ک. فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸، ۳۶۵). نسفی (قرن ۷ ق) در تعریف ولایت می‌گوید: «بدان که ولایت نزدیکی و دوستی است. نزدیکی و دوستی که مقام قرب و محبت است، یک مقام است و اگر چنانچه دو مقامند، مقام محبت بعد از مقام قرب باشد که محبت بی‌قرب، امکان ندارد. از جهت آنکه مراد از قرب، معرفت است. پس معرفت هر کسی زیاد بود، محبت او زیاد باشد... هر کسی را خداوند تعالی معرفت ذات و صفات خود بخشید، وی را به صفات و ذات خود آشنا گردانید و او را به ولایت خود برگزید. اگرچه معرفت ذات و صفات او مقدور بشر نیست؛ اما به قدر آنکه مقدور بشر باشد، آن را که خواهد به معرفت ذات و صفات خود موصوف گرداند تا مقرب حضرت وی شود، نام او را در جریده اولیاء ثبت گرداند تا به محبت و دوستی وی مخصوص شود» (نسفی، ۱۳۴۴: ۷۹). در اصطلاح کسنزان نیز آمده است: «نقول: الولی هو القریب من الله، والله قریب منه، والقریب من الله هو الذی یسمع الله تعالی و یتقبل منه» (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۲۲، ۲۹۳).

ولایت یا ولی در تصوف، با واژگان دیگری نیز همراه و مترادف شده است؛ از جمله واژه «شیخ» و «مُرَاد/ مُرشد» که در منابع صوفیانه به‌ویژه قادریه بیشتر مترادف ولی

آمده است: «فالمشايع هم الطريق الى الله عزوجل و الأدلاء عليه و الباب الذى يدخل منه عليه» (جیلانی، ۱۴۱۷: ۲، ۲۸۱) یا «والمُرَاد يقرب به ... قد أوصل وبلغ إلى الرَّبِّ الذِّى هُوَ المرقى، ونال عنده كُلُّ طريف ونفيس ولطيف ونقى، فجاز على كل طائع عابد متقرب بار تقى» (الْجِيلَانِی، ۱۴۱۷: ۲، ۲۷۱). همچنین واژه «ابدال» که آمده است: «ولِىٌّ مِنْ الْعُبَادِ الْمُتَقَطِّعِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۳، ۸۰) و نیز با واژه خواص الخواص بیان شده است (جیلانی، بی تا، ۴۳؛ جیلانی، ۱۳۶۹: ۶۹ ترجمه)؛ اما نکته مهم این است که در همه تعاریف اصطلاحی ارائه شده از این سلسله‌واژگان، تأکید بر عناصر قُرب، برگزیده و خاص بودن مشهود است.^۴

۲. ولی و شیخ در تصوف

در آیاتی از قرآن از اولیاء با عنوان دوستان برکشیده خداوند، سخن گفته شده است (بقره: ۳۱؛ مائده: ۵۵؛ یونس: ۶۲). همچنین در اخبار و احادیث درباره این دوستان خدا صحبت شده است؛ با وجود این، نه در قرآن و نه در احادیث نبوی (ص) هیچ چیز خاصی درباره توانایی‌های ایشان در انجام کارهای خارق‌العاده یا تأثیر و تصرف در نفوس خلاق نیامده است. در منابع صوفیانه دوره‌های اولیه نیز وجود طبقه خاص از افراد مقدس (اولیاء) که رابطه نزدیک و ویژه با خداوند داشته باشند، چیز چندانی یافت نمی‌شود؛ اما در عوض این سکوت، در سال‌های بعد جای خود را به اعمال و اعتقادات صوفیانه پُرطول و تفصیلی می‌دهد که در میان طریقت‌ها صوفی رواج یافت. این تحول ریشه در تحول مرتبط دیگری دارد؛ یعنی نقش شیخ صوفی از استاد / مُدرس به قُطب و مُرشد. به این تحول نخستین بار ابن عباد رُندی^۵ (م ۷۹۲ ق) اشاره می‌کند (ر.ک. مایر، ۱۳۸۷: ۱۲۸؛ ابن عباد رندی، ۱۹۵۷: ۹۳). او عبارت «شیخ التَّعْلِيم» را درباره مشایخ قبلی و «شیخ التَّربِیَّة» را درباره مشایخ قرون بعد به کار برده است. مایر^۶ مصادیقی چند از مشایخ نخستین را برمی‌شمارد که شیخ التعلیم بوده‌اند. تعلیم به این معناست که شیخی در یک گفتگو یا مجلس درسی، اطلاعاتی درباره رموز و حکم و آداب صوفیه را به آگاهی شنونده / شنوندگان برساند.^۷ هرچند تمیز تربیت از تعلیم در تصوف بسیار مشکل است؛ زیرا اساس ارتباط استاد و شاگرد در تصوف بر تربیت استوار بود و تعالیمی که داده می‌شد، طبیعتاً مسائل تربیتی را نیز دربر می‌گرفت. در منابع صوفیه نیز مفاهیم تعلیم و تربیت غالباً به دلخواه با یکدیگر عوض می‌شود. با این وصف، تربیت در دوره‌های



بعد از مقام و ارزش خاصی برخوردار بود و در مقایسه با تعلیم آن را چنین توصیف می‌کردند که تربیت عبارت است از: «تصرف شیخ در رفتار مرید با دستورالعمل‌ها و نظارت و مراقبت مستقیم بر رفتار مرید و در مقام صبر و انتظار و نشستن برای رسیدن به نتیجه مطلوب» (ر.ک. مایر، ۱۳۸۷: ۱۲۹). نمی‌توان ادعای رُندی دربارهٔ اینکه در زمان‌های قبل فقط تعلیم وجود داشت و از تربیت اثری نبود را مطلق و صحیح دانست. با این وصف، تربیت از قرن پنجم هجری قمری به بعد موضع خاصی در تصوف به دست آورد، درحالی‌که در دوران تصوف کلاسیک (پیشگامان تصوف) بیشتر از خودتربیتی سخن می‌رفت و استادان و مشایخ کمتر به رفتار و احوال درونی شاگردان خود توجه می‌کردند؛ اما با گسترش و انشعاب تصوف در شبکه‌ها و سلسله‌های مختلف (طریقت‌های تصوف) در قرن پنجم به بعد، تربیت شاگردان و نومریدان نیز اهمیت خاصی پیدا کرد. بنابراین آنچه در گذشته در حوزه تعلیم شاگردان انجام می‌گرفت، در مباحث نظری معطوف به تربیت معنوی و تحکیم سلوکی مریدان شده بود (مایر، ۱۳۸۷: ۱۳۲). تربیت صوفیه از لحاظ اصول نظری، ساختار و نماد مهمی دارد و آن اطاعت بی‌چون‌وچرا از شیخ یا ولی است.^۸ در این تحول برخی مناسک صوفیه مانند چله‌نشینی، ذکر و خرقه که پیش‌تر سابقه‌ای طولانی داشت، معنا و مفهوم عمیق‌تری پیدا کرده و با تشریفات و مراسم خاصی تحت نظارت شیخ/ ولی انجام می‌پذیرد که منجر به ایجاد مفهومی تحت عنوان ولی‌پرستی شده است.

۳. ولی‌پرستی

شیوه خاصی که برای توجیه امام/ اولیاء/ شیخ‌پرستی وجود دارد این است که ریشهٔ این تعلیمات درباره اولیاء، پیامد اسلامی عامیانه یا انحرافی است. این مسئله با توجه به زمینه‌های فکری «نادرست» دربارهٔ جامعه گرد به دلیل ساختار قبیله‌ای یا عامیانه آن یا دربارهٔ شیعیان به دلیل انحرافی یا غیراسلامی دانستن ریشه‌های آن (رافضی‌دانستن شیعه) به‌ویژه برای اندیشمندان غیرهمدل با این دو جریان به نظر معتبر است؛ درحالی‌که اصل قرارداد اعمال و رفتار عامه و مفهوم مبهم انحطاط/ انحراف یا دین عامیانه به‌عنوان عامل مؤثر در ظهور و تحول این باور عرفانی، به‌یقین از ارائهٔ توجیهی کافی برای همه پدیده‌های پیچیده مؤثر در این مسئله قاصر است.

پیش از قرن پنجم هجری، توکل کامل به امر الهی در جایگاه مفهومی عرفانی، این گونه وصف می‌شود: «اول مقام اندر توکل آن است که پیش قدرت چنان باشی که مرده پیش مرده‌شوی چنانک خواهد می‌گرداند، مرده را هیچ ارادت و تدبیری و حرکتی نباشد» (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۴۶)؛ اما این تصویر در قرون بعدی به مناسبات مرید و شیخ انطباق داده شد (ر.ک. عین‌القضاة، ۱۹۶۲: ۱۰). همچنین در دوران شکل‌گیری طریقت‌های صوفیه به بعد، در منابع و ادبیات صوفیه بارها تأکید شده است که «مرید در مقابل شیخ خود باید مانند جسدی بی‌اراده باشد» (جیلانی، ۱۳۹۳: ۱۷؛ ر.ک. کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۸۸). بنابراین اصل مورد پذیرش، اطاعت بی‌چون و چرا از شیخ می‌شود و اینکه تربیت مرید بدون شیخ/ ولی امکان ندارد (عین‌القضاة، ۱۹۶۲: ۱۰). شیخ همان طریق به سوی خداست که با او بندگان طالب (مرید) هدایت می‌شوند (جیلانی، ۱۴۱۷ هـ ج ۲، ص ۲۸۱؛ کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۶۶)؛ همچنین اطاعت مرید از شیخ، اطاعت کاملی است و در هر امر و نهی که او را می‌کند، همانند وجوب اطاعت از نبی (ص) است و آزدن این مرد مقدس نادرست است. از قول عبدالقادر گیلانی نقل شده است: «مَنْ وَقَعَ فِي عَرْضِ وَلِيٍّ ابْتِلَاءَ اللَّهِ بِمَوْتِ الْقَلْبِ» (عیسی، ۱۴۲۸: ۸۶).^۹ همچنین ضرورت وجوب ولی/ شیخ در طریقت قطعی تصور می‌شود (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۲ - ۳۷۳؛ جیلانی، بی‌تا: ۱۶۲) و ستایش او پرستش خداست (ابن عربی، بی‌تا: ۲، ۳۶۴، باب ۱۸۱ فی معرفة مقام احترام الشيوخ).

۴. ولایت و سرپرستی (رهبری)

امام/ ولی/ شیخ پرستی تنها جنبه و نتیجه تحول پیش‌گفته در تصوف نبود، بلکه نتیجه دیگر این تحول در تفسیر صوفیان از حدیث مشهور نبوی بود که عالمان وارثان پیام‌برند.^{۱۰} صوفیان فقیر و بی‌چیز خیلی زود در ادبیات خویش تغییر شگرفی را ایجاد کردند و خویش را ملوک و پادشاهان دنیا نامیدند. کسی از محمد بن واسع (م ۱۲۳ هـ) توصیه‌ای خواست و گفت: «وصیت می‌کنم تو را بدان که پادشاه (ملک) باشی در دنیا و آخرت» (ابونعیم، ۱۴۰۷: ۲، ۳۵۰؛ عطار، بی‌تا: ۱، ۵۵). نوشته‌شدن کتابی با عنوان *آدب الملوك*^{۱۱} در قرن چهارم هجری، یکی از نشانه‌های متأخرتر آن است. این سنت و زبان در دوره‌های بعد پُر تکرار است؛ تا جایی که برای نمونه در اندیشه عزیزالدین نسفی و بعد سیدحیدر آملی، مبانی نظری آن بحث و بررسی می‌شود.^{۱۲} یکی





از برداشت‌های رایج از این حدیث آن بود که آنان از سیره و شیوه حیات پیامبر (ص) پیروی می‌کنند و مانند ایشان نوع جدیدی از قاصدان و برکشیدگان خداوند به عنوان سُفراء (در مقابل پیامبران یعنی رُسُل) شده‌اند. وجعلهم [الله] سفراء بینه و بین المریدین، وکانوا أطباء^۳ المریدین (ناشناس، ۱۹۹۱: ۳۳). این پیروان سیره رسول (ص) هستند که درباره آنان گفته می‌شود: «فحیثُذ تَکون وارث کُلِّ رسول و نبی و صدیق» (جیلانی، ۱۴۱۶: ۵۴). این صوفیان مدعی بودند شیخ برای قوم خود همان است که پیامبر برای امت خویش بود و می‌گفتند: «فضل ما بر شما مریدان از آن است که شما با ما گوید و ما با او [حق] گوییم. شما از ما شنوید و ما از وی شنویم، شما با ما باشید و ما با او باشیم» (محمد بن منور، ۱۳۸۸: ۳۶۰؛ عطار، بی‌تا: ۲، ۱۵۶).

غزالی (م ۴۹۰ ق) می‌گوید: «فالشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ وَ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ شَيْخٍ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ» (غزالی، ۱۴۲۱: ۱۵۵). در دوره‌های بعد شیخ، خلیفه خدا نامیده می‌شود (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۲). شیخ طریقت در تمام امور به‌جز نبوت، مانند نبی (ص) است؛ او نایب (جانشین، وارث) و وکیل عام اوست و وکیل مثل اصل است (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۲؛ کسنزانی حسینی، ۱۳۹۰: ۴۲). آورده‌اند: «أی أَنَّهُ مِثْلُهُ وَلَكِنْ بِمَا يَتَنَاسَبُ وَ مَرْتَبَةُ الْوَلَايَةِ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا» (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۴). بنابراین شیخ مثل نبی (ص) است به آنچه تناسب دارد و در مرتبه ولایتی که مختص به آن است و چنانکه نبی واسطه بین خلق و حق می‌باشد، شیخ نیز چنین است (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۳). حتی دراویش کسنزان از علت اینکه آنها در رؤیا بدل رؤیت رسول (ص) که آرزوی دیدن او را داشته‌اند، صورت شیخ خویش را در رؤیا می‌دیدند، پرسیدند و عبدالکریم کسنزان پاسخ داد: «فقال حضرت: مَنْ يَرِي الشَّيْخَ فَكَأَنَّمَا رَأَى الرَّسُولَ (ص)» (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۲).^۴ سألوا شاه الكسنزان [عبدالکریم کسنزان]، فقالوا: هل يحضر الشيخ عند المرید حتی فی النوم و يكون معینه إذا أراد أن يتحرك؟ هل هذا صحيح؟ فقال: إن الشيخ أكبر من ذلك، فالشيخ الحقيقي هو الذي تمتد روحانيته مع روح المرید حتی يكون حاضراً معه فی كل لمحّة و نفس» (کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۳). بنابراین رهبری و سرپرستی ولی/شیخ نه‌تنها در سلوک معنوی مرید، بلکه در همه ساحت‌های زندگی شخصی و جامعه گسترش می‌یابد و ولایت او ولایت تام و کاملی می‌شود.

۵. ولایت اکتسابی یا اعطایی (برگزیده بودن ولی)

صوفیان معتقدند «پیش از محمد (ص) در ادیان پیشین "ولی" نبود و اسم ولی نبود و مقربان خدا را از جمله انبیا می گفتند؛ اگرچه در هر دینی یک صاحب شریعت بود و زیاده از یکی نمی بود؛ اما دیگران خلق را به دین وی دعوت می کردند و جمله را انبیا می گفتند... چون کار به محمد (ص) رسید، فرمود که بعد از من پیغمبر نخواهد بود تا خلق را به دین من دعوت کنند. بعد از من کسانی که پیرو من باشند و مقرب حضرت خدا باشند، نام ایشان اولیاست. این اولیاء، خلق را به دین من دعوت کنند. اسم ولی در دین محمد (ص) پیدا آمد. خدای تعالی... ایشان را نایبان حضرت محمد (ص) گردانید که العلماء ورثة الانبیاء. در حق ایشان فرمود علماء اُمّتی کالانبیاء بنی اسرائیل» (نسفی، ۱۳۸۹: ۳۱۹)؛ اما تمام سالکان و صوفیان ولی نیستند، بلکه اولیاء گروهی خاص از برگزیدگان هستند که به تجارب والای روحانی (وَصُول به درجه کمال و تربیت) دست پیدا کرده اند (عزالدین کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۵۰). آنان که به چنین جایگاهی رسیده اند، شایستگی و توانایی ارشاد سالکان طریق را برای نیل به کمال دارند. این دیدگاه براین اساس است که «وَالْوَلَايَةُ وَلَايَتَانِ وَلَايَةُ تَخْرُجُ مِنَ الْعِدَاوَةِ وَهِيَ لِعَامَةِ الْمُؤْمِنِينَ» (کلاباذی، ۱۴۲۲: ۸۲). بنابراین هر که از کفر تبری کند و ایمان آرد، از محل عداوت به محل ولایت آید؛ ولیکن از روی عموم باید گفتن که مؤمنان اولیای خدایند (مستملی، ۱۳۶۶: ۳، ۱۰۰۱).

نوع دیگر ولایت، وَلَايَةُ اخْتِصَاص و اصطفاء و اصطناع است (کلاباذی، ۱۴۲۲: ۸۲؛ ر.ک. مستملی، ۱۳۶۶: ۳، ۱۰۰۱ - ۱۰۰۶). برگزیده بودن اولیاء (اصطفاء) عنصری است که در این تقسیم بندی ولایت نقش بارزی دارد. بر این اساس، ولایت به دو نوع عامه و خاصه تقسیم می شود. همچنین ولایت خاصه که اصل و اساس است، به دو نوع کسبی و اعطایی تقسیم می شود. در ولایت کسبی، مطابق نام گذاری ترمذی، «مهدی» (حکیم ترمذی، ۱۴۲۲: ۴۰۷؛ حکیم ترمذی، ۱۳۷۹: ۱۸۸؛ همچنین برای دیدگاه کسنزانی، ر.ک. کسنزانی، ۱۴۲۶: ۲۱، ۲۶)، این نوع ولایت به دنبال ریاضت و مجاهده به دست می آید؛ اما ولایت عطایی خداوند، ولایتی است که او را به سوی خود برمی کشد و آن گونه که ترمذی گفته، «مجتبی» است (حکیم ترمذی، ۱۴۲۲: ۴۰۶؛ حکیم ترمذی، ۱۳۷۹: ۱۸۸؛ همچنین برای دیدگاه کسنزانی، ر.ک. کسنزانی، ۱۴۲۶: ۴، ۱۸۲). این ولی از صنف کسانی است که خداوند آنان را بنا به مشیت خود برگزیده است و نه از آن





افرادی که هدایتشان را خداوند به واسطه انابه [مجاهدت درونی] آنها برعهده می‌گیرد.... مجتبی بنده‌ای است که خداوند قلب او را به سوی خود جذب می‌کند و این شخص جهد و تلاش طریق را تجربه نمی‌کند، بلکه خداوند او را به طریقی جذب می‌کند که گزیده انبیا را بدان جذب کرد (حکیم ترمذی، ۱۳۷۹: ۲۵۲). بنابراین این برگزیدگی نه حاصل عبادت و مجاهده، بلکه موهبت الهی است. عبادۃ المرید مجاهده، و عبادۃ المراد موهبة (جیلانی، ۱۴۱۷: ۲، ۲۷۱).

در تحلیل جامعه‌شناختی این بحث، بروئین سن در کتاب جامعه‌شناسی مردم کرد می‌گوید: «در کردستان راه‌هایی که شخصی بتواند به یاری آن از پیوند با خدا (برگزیده بودن) صحبت کند، وجود دارد. رهبران نبی‌گونه و صاحب الهام بر اساس باورهای اسلامی ابا داشته‌اند از اینکه خود را رسول بخوانند و عنوان دیگری را از میان فرهنگ‌های مفصل لغات باطنی اسلامی برگزیدند؛ نظیر امام، قطب، غوث و از همه مهم‌تر شیخ» (بروئین سن، ۱۳۸۳: ۲۶۹ - ۲۹۸). این مسئله با سید بودن و داشتن دعوی رابطه خاص با حضرت محمد (ص) تسهیل می‌شود و می‌تواند به موفقیت بیشتر کمک کند (بروئین سن، ۱۳۸۳: ۳۰۰). مشایخ قادری افزون بر ادعای سیادت عبدالقادر قطب اصلی طریقت، خود نیز بیشتر (به غیر از مشایخ طالبانی) از سادات هستند (بروئین سن، ۱۳۸۳: ۳۱۶ - ۳۱۷). برای اینکه شخص بتواند شیخ طریقت شود، تنها یک راه وجود دارد؛ اینکه شیخ قبلی طریقت، به او اجازه دهد در مقام آموزگار [شیخ] طریقت عمل کند. در مورد پسران شیخ معمولاً قدر مسلم این بود که یکی از آنها (معمولاً پسر بزرگ‌تر) اجازه را از پدر دریافت داشته است (بروئین سن، ۱۳۸۳: ۳۰۸). سادات قادری به جز به پسران خود به کسی اجازه شیخ شدن نمی‌دهند و این امر سبب شده است مردم چنین بپندارند که در این طریقت تنها سادات می‌توانند شیخ شوند (بروئین سن، ۱۳۸۳: ۳۷۰)؛^{۱۵} اما آنچه از این تحلیل به پژوهش ما ارتباط پیدا می‌کند، اعطایی بودن و برگزیده بودن مقام شیخ/ ولی در این طریقت است (در برابر نظر اکتسابی بودن مقام ولی در تصوف، ر.ک. عبداللہی و ناجی، ۱۳۹۳: ۸۴ که نویسندگان معتقدند متصوفه، ولایت را اکتسابی می‌دانند و هر کسی می‌تواند خودش را به قطبیت برساند).

جمع‌بندی و همگرایی با شیعه

«ولی» در شیعه در اصل عبارت از کسی است که به امور اولویت دارد؛ یعنی در

امری یا در برابر چیزی سزاوارتر از دیگران است؛ به بیان دیگر، «وفی الجملة من كان والیا لأمر ومتحققا بتدبیره، یوصف بأنه ولیه وأولی به» (علم الهدی، ۱۴۱۰: ۲، ۲۱۹)، «فالمحصل من معنى الولاية فى موارد استعمالها هو نحو من القرب یوجب نوعا من حق التصرف ومالکیة التدبیر» (طباطبای، ۱۴۱۱: ۶، ۱۲). نیز «ولی» کسی است که «لا یملك الإنسان نفسه دون أن ینفعل عن إرادته، ویعطیه فیما یهواه» (طباطبای، ۱۴۱۱: ۵، ۳۶۸). این تصرفات باطنی و حقیقی از جنبه ولایت است و این تصرفات از راه کسب و علوم کسبی حاصل نمی شود، بلکه اعطای الهی است (آملی، ۱۳۶۷: ۱۶۸). این ولایت بر اساس باور شیعه، بعد از نبی مکرم اسلام (ص) در امام علی (ع) (امام اول شیعیان) و امامان معصوم بعد از ایشان منحصر است. ضرورت پیروی از امام/ ولی و داشتن ولایت آن هم در جایگاه جانشین نبی (ص) و اعطایی بودن آن و نه اکتسابی بودن آن، در مجموعه باورهای شیعه یقینی است. البته ولایت در مجموعه آموزه شیعه بسیار گسترده تر از این است، ولی آنچه در موضوع همگرایی با تصوف به معنای عام و کسنزانیه به طور خاص مرتبط است، مورد تأکید نویسندگان است.

توجیه تعالیم قادریه کسنزانیه درباره اولیاء بر اساس اصطلاح «اسلام/ دین عامیانه» به شدت از توضیح مباحث پیرامونی این بحث قاصر است. تئوری «بقای غیراسلامی» و «فرهنگ عامیانه» پیشنهاد می کند الگوی اعتقادی غیراسلامی درباره ولایت و ولی پرستی در محیط های فرهنگی که به طور ناقصی اسلامی شده اند یا از اسلام راست کیشانه (اهل جماعت) منحرف شده اند، تداوم می یابد و توجیه می شود؛ اما از یک سو، اعمال و اعتقادات طریقت قادریه کسنزانیه درباره ولی، به درجاتی ارتقا یافته اند که به معارف شیعه اثنی عشری بسیار نزدیک شده است و از سوی دیگر ارادت به خاندان اهل بیت (ع) (ر.ک. کسنزانی، ۱۴۲۶: ۴، ۱۸۲)،^{۱۶} این اعتقادات را به معارف شیعه پیوند می زند؛ چنان که گویی این معارف ظرفیت مهمی برای همگرایی این جریان با شیعه اثنی عشری در ایران را دارد.

درباره قادریه کسنزانیه، پرداختن به این مقوله مبهم در مورد دین سطح پایین یا عامیانه، تنها به سردرگمی پژوهش ها می انجامد، ظرفیت های همگرایی خاص این طریقت را از آن می گیرد و با ارائه این رهیافت که این شیوه ذاتاً با اعتقادات عامیانه در دیگر گرایش های دینی تمایزی ندارد، تحلیل آن را غیرممکن می سازد. از این رو این رویکردها به مخرج مشترک مردم/ عامه پسندی تقلیل می یابند؛^{۱۷} اما بررسی این پژوهش





آشکار می‌کند طریقت مورد بحث، پدیده دینی متمایزی از دیگر پدیده‌های دینی عامیانه مثل هزاره‌باوری و التقاطی است. مهم‌تر آنکه این نوع خاص از اعتقادات پیرامون ولایت، نه به خاستگاه اجتماعی خاصی محدود می‌شود و نه برآمده از طبقات پایین جامعه است. همان‌گونه که بروئین سن نشان داده است، شیوخ قادری در عمل تا حدی اشرافی هستند (بروئین سن، ۱۳۸۳: ۳۳۴). بنابراین ضرورت داشتن ولی/ شیخ و پیروی بی‌چون چرا از او و اعطایی بودن (در برابر اکتسابی بودن) ولایت، از وجوه همگرایی این طریقت با شیعه اثنی‌عشری است. البته نویسندگان دوباره تأکید می‌کنند نکات واگرایی چندی در این آموزه بین این دو جریان وجود دارد که به دلیل نداشتن ارتباط موضوعی با عنوان مقاله، به آن اشاره نشده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نمونه‌ای جالب توجه، نویسنده بحر الفوائد (که با عبدالقادر گیلانی نیز هم‌عصر بود، ر.ک: مقدمه مصحح کتاب) فصلی با عنوان «کتاب الرد علی المجلدین» دارد که در آن در پرسش و پاسخی بین یک ملحد (شیعه اسماعیلی منظورش است) و مدافع دین اهل سنت و جماعت، ملحد می‌پرسد صوفیان با ما موافق‌اند که مشایخ ایشان گفته‌اند: من مات و لاشیخ له فلا دین له و ما نیز همچنین می‌گوییم [اشاره به جایگاه امام در اندیشه شیعه] و بعد نویسنده در پاسخ می‌نویسد «حاشا صوفیان از این مذهب و اعتقاد بیزارند و هرگز ایشان را با ملحدان پیوندی نبوده است...» (ناشناس، ۱۳۴۵: ۳۵۷). تلاش‌هایی از این قبیل برای تبرئه صوفیان از ولی‌پرستی است (مقایسه شود با: ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۱، ۶۳۱).
۲. درباره نفوذ اندیشه پیشگامان تصوف در بغداد تا قرن سوم هجری، در ضمن طریقت‌های صوفیانه در دوره‌های بعد، ر.ک: کارامصطفی، احمد تاگور. (۱۳۹۵ ش). تصوف: روزگار تکوین، ترجمه اشکان بحرانی. قم: دانشگاه مفید، به‌ویژه فصل‌های دوم و سوم.
۳. این نگاه به‌ویژه در آثار کسانی که در مطالعات تاریخ اسلام خود به برداشت‌ها و جریان‌های به زعم خود عامیانه از اسلام توجه نموده‌اند، کاملاً آشکار است؛ برای نمونه، ر.ک: محمدفؤاد کوپرولو (ترکیه) در تاریخ ادبیات ترکی و مقاله «پیرامون اسلام در آناتولی» و فضل الرحمان (پاکستان - آمریکا) در کتاب اسلام. برای مطالعه موارد مشابه این دیدگاه‌ها درباره جامعه کُرد و باورهای عامیانه صوفیانه، ر.ک: نیکیتین، واسیلی. (۱۳۷۷ هـ ش). کرد و کردستان؛ بررسی از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی، ترجمه محمد قاضی. تهران: درایت، ص ۴۴۸، که در آنجا معتقد است کُردها به شکل کاملاً ابتدایی به تجزیه و تحلیل تصوف پرداخته‌اند؛ تابانی، حبیب‌الله. (۱۳۸۰ ش). وحدت قومی کرد و ماد منشأ، نژاد و تاریخ تمدن کردستان. تهران: گستره ص ۳۶۹ که در آنجا یکی از عوامل رشد تصوف در میان کُردها را تطابق تصوف با جغرافیای عشایری و زیست‌عشایری می‌داند.
۴. برای مطالعه این واژه‌ها و مفاهیم در اصطلاح کسنزانی، ر.ک: کسنزانی، ۱۴۲۶ هـ ابدال ۸۰/۳ تا ۹۱؛ شیخ ۳۶۵/۱۲ تا ۴۱۱؛ مقام‌الصدق، الصدیق و مقام‌الصدیقیه ۱۶۷/۱۲ و ۱۸۰ و ۱۹۴؛ ولی و ولایت ۲۵۴/۲۲ تا ۳۱۹.

۵. محمد بن ابراهیم نفزی حمیری رُندی، معروف به ابن عباد رُندی، فقیه، خطیب و از مشاهیر صوفیه در ۷۳۳ ق در شهر رنده در جنوب اندلس به دنیا آمد. در مغرب و در شهرهای چون تلمسان، سلا و طنجه تحصیل نمود و در نهایت در فاس از دنیا رفت. آثاری چون الرسائل الکبری، الرسائل الصغری، غیث المواهب العلیة بشرح الحکم العطائیة و ادعیة مرتبة علی أسماء الله الحسنی را تألیف نموده است.

۶. Meier, Fritz (م ۱۹۹۸ م)، اسلام‌شناس سوئیسی که به دلیل آثارش در تصوف اسلامی مشهور است.
۷. رُندی خود با تمسک به همین مسئله که شیخ‌التعلیم در گذشته تصوف وجود داشت و مشایخ متأخر از شیخ‌التربیة یا مربی سخن نگفته‌اند، معتقد است در تصوف شیخ‌التعلیم ضروری و شیخ‌التربیة به‌ویژه برای مریدان باذکات ضروری نیست (ابن عباد رندی، ۱۹۵۷: ۹۲ - ۹۳)، همین دیدگاه در موسوعة الکسزنان فیما اصطلاح علیه أهل التصوف و العرفان نیز انعکاس یافته است (ر.ک: کسزنانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۹۴).

۸. برای نمونه در یکی از مصادیق دوره پیشگامان تصوف، ابوحنیف حداد نیشابوری (م قرن سوم ق) روزی با مریدان خود به بغداد رفت. جنید بغدادی او را گفت شاگردان را ادب سلطانان آموخته‌ای (یعنی حتی بدون اجازه تو نشست و برخاست نمی‌کنند)؟ ابوحنیف گفت ادب نیکو بر ظاهر نشان ادب نیکو بود اندر باطن (قشیری، ۱۳۸۸: ۴۶ - ۴۸؛ عطاری: بی‌تا، ۱، ۲۸۹).

۹. در روایتی متأخر نفحات الانس جامی چنین نقل می‌کند: دو نفر از شخصیت‌های بغداد (عبدالله نام که بعدها تولیت اوقاف دمشق را می‌گیرد و ابن‌سقا که مرتد شد) به همراه عبدالقادر گیلانی برای دیدن یک ولی/ غوث به بغداد رفتند. آن دو به دلیل اهانت و چون و چرا در نزد ولی خدا دچار خسران شدند، اما عبدالقادر به دلیل رعایت ادب به درجات عالی رسید (جامی، ۱۳۷۰: ۵۱۰؛ برای حکایت‌های مشابه این حکایت، ر.ک: قشیری، ۱۳۸۸: ۵۸۴، باب در نگاه‌داشتن دل مشایخ و بگذاشتن خلاف ایشان). حکایت نفحات چنین است: پس من [عبدالله] و ابن‌سقا و شیخ عبدالقادر به زیارت غوث رفتیم. ابن‌سقا در راه گفت: از وی مسئله‌ای خواهم پرسید که جواب آن نداند و من گفتم: از وی مسئله‌ای خواهم پرسید تا ببینم چه می‌گوید. شیخ عبدالقادر گفت: معاذالله! معاذالله! که از وی چیزی پرسم. من پیش وی می‌روم و انتظار برکات وی می‌برم ... [غوث/ ولی] از سر خشم در ابن‌سقا نگریست و گفت: وای تو ای ابن‌سقا، از من مسئله‌ای می‌پرسی که جواب آن ندانم؟ آن مسئله این است و جواب آن این. می‌بینم که آتش کفر در تو زبانه می‌زند. بعد از آن به من [عبدالله] نگریست و گفت: ای عبدالله، از من مسئله‌ای می‌پرسی و می‌بینی که چه می‌گویم؟ آن مسئله این است و جواب آن این. هرآینه که فرو گیرد تورا دنیا تا به دو گوش، با من بی‌ادبی کردی. بعد از آن به شیخ عبدالقادر نگریست و وی را به خود نزدیک نشاند و گرمی داشت و گفت: ای عبدالقادر، خدای و رسول خدای را خوشنود ساختی، به ادبی که نگاه داشتی. گویا که می‌بینم تورا در بغداد که به منبر برآمده‌ای و می‌گویی: قَدَمی هذه علی رَقَبَةِ كُلِّ وَلِيٍّ لَّهِ، و می‌بینم اولیای وقت تورا که همه گردن‌های خود را پست کرده‌اند اجلال و اکرام تورا. و هرچه نسبت به شیخ عبدالقادر گفت واقع شد، و ابن‌سقا به تحصیل علوم اشتغال بلیغ نمود و بر اقران خود فایق شد. خلیفه وی را به رسالت به ملک روم فرستاد، ملک روم علمای نصرانی را با وی مناظره فرمود، همه را الزام و اقحام کرد. در نظر ملک بزرگ نمود. ملک را دختری بود خوب‌روی، به وی مفتون شد. وی را از ملک خواستگاری کرد. گفت: به شرط آنکه نصرانی شوی. اجابت کرد، دختر به وی داد. پس ابن‌سقا کلام غوث را یاد کرد و دانست که آنچه به وی رسید، به سبب وی رسید و اما من چون به دمشق رفتم، نورالدین شهید مرا بر تولیت اوقاف اکراه کرد و دنیا روی به من نهاد و سخنی که غوث در حق من گفته بود، راست شد.





۱۰. حدیث «العلماء ورثة الأنبياء»، در منابع شیعی از امام صادق (ع) و در منابع اهل سنت از ابی‌درداء صحابی زاهد نقل شده است که در آن عالمان وارثان پیامبران معرفی شده‌اند. برخی چون امام خمینی (ره) از این حدیث برای اثبات «ولایت فقیه» استفاده کرده‌اند (خمینی، ۱۳۸۱: ۹۶) و صوفیان برای اثبات ولایت خویش آن را به کار برده‌اند (برای اطلاع از منابع کهن این حدیث در مجامع روایی اهل سنت و شیعه، ر.ک: ابن‌ماجه، ۱۴۱۸: ۱، ۲۱۳، ح ۲۲۳؛ ابوداود، ۱۴۲۰: ۳، ۳۱۳، ح ۳۶۴۱؛ صفار، ۱۴۰۴: ۱، ۱۰؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱، ۳۲؛ ابن‌بابویه، ۱۳۷۶: ۶۰).
۱۱. نویسنده این رساله ناشناس است. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: هرمان لندولت. (۱۳۷۵ ش). «ادب الملوک: رساله‌ای در عرفان اسلامی از قرن چهارم»، مترجم مصطفی ذاکری. تهران: نامه فرهنگستان، ش ۵، ص ۱۶۸ - ۱۷۲.
۱۲. برای نمونه، ر.ک: فیرحی، داود و مهدی فدایی‌مهریانی. (۱۳۸۶ ش). «پیوند عرفان و سیاست از منظر عزیزالدین نسفی». تهران: پژوهش علوم سیاسی، س ۴، بهار و تابستان، ص ۴۷ - ۷۴.
۱۳. شیخ التریبیه را غالباً در مقام طبیبی شفابخش و مرید را بیمار او توصیف کرده‌اند (جیلانی، [بی‌تا]، ص ۱۶۰). این قیاس آن قدر متداول بود که غزالی نیز شیخ را طبیب معرفی می‌کند (غزالی، ۱۴۲۱: ۱۵۴).
۱۴. برای توجیه شرعی این تشبیه از منظر قادیریه کسنزانی، ر.ک. کسنزانی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۳۷۵ - ۳۷۹.
۱۵. کرون در اثر برجسته خود درباره تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، از زنجیره‌ای از رهبری معنوی و روحانی یا نوعی نردبان رستگاری سخن می‌گوید که باید در شیوه توزیع قدرت و ثروت هم خود را نشان دهد؛ ولی همان‌گونه که او متذکر می‌شود، این زنجیره [سلسله] فی نفسه اهمیتی بیشتر از توزیع پدیده‌های این جهانی داشت. همین شیوه رهبری معنوی و روحانی بود که صوفیان را دلمشغول خود می‌کرد (کرون، ۱۳۸۹: ۵۶۳؛ برای مطالعه بیشتر، ر.ک. همان: فصل بیستم کتاب).
۱۶. در طریقت قادیریه کسنزانی و سلسله مشایخ این طریقت مدعی هستند که این طریقت از حضرت محمد (ص) به دست امام علی (ع) رسیده و از جانب ایشان به دو جناح منشعب شده است؛ سپس این دو جناح در نزد شیخ معروف کرخی به هم رسیده است. در جناح نخست یا سلسله‌الذهب (جناح طلایی) برخی از امامان شیعه تا امام رضا (ع) قرار دارد. این امامان و بلکه سایر ائمه شیعه در نزد کسنزانی دارای همان قداست و احترامی هستند که در شیعه از آن یاد می‌شود (با کمی ویرایش در وبگاه رسمی طریقت کسنزانی: <https://pire-tarighat.com> تاریخ مراجعه ۱۴۰۴/۰۲/۰۶).
۱۷. ر.ک. کارامصطفی، احمدتاگور. (۱۳۹۵ ش). تاریخ کهن قلندریه، ترجمه مرضیه سلیمانی. تهران: فرهنگ معاصر. به‌ویژه مقدمه مؤلف که مطالب مفیدی درباره نقد تقسیم دین‌باوری به دو سطح عامیانه و نخبگانی دارد؛ همچنین در پاورقی ص ۳۶، منابعی برای بحث انتقادی درباره مدل دولایه دین معرفی می‌کند.

فهرست منابع

قرآن کریم

ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۶ ش). *الامالی*. تحقیق و ترجمه: محمدباقر کمره‌ای. تهران: کتابچی.

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. (۱۳۷۵ ش). مقدمه ابن خلدون. ترجمه: محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.

ابن عباد رندی، محمد بن ابراهیم. (۱۹۵۷ م). الرسائل الصغری. تحقیق: پول نویا. بیروت: نشریه المشرق.

ابن عربی، محمد بن علی. (بی تا). الفتوحات المکیه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
ابن ماجه، محمد بن یزید. (۱۴۱۸ ق). سنن ابن ماجه. تحقیق: بشار عواد معروف. بیروت: دار الجیل.

ابوداود، سلیمان بن اشعث. (۱۴۲۰ ق). سنن ابی داود. تحقیق: صدقی محمد جمیل. بیروت: دارالفکر.
ابونصر سراج، عبدالله بن علی. (۱۴۲۱ ق). اللمع فی تاریخ التصوف الاسلامی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابونعیم، احمد بن عبدالله. (۱۴۰۷ ق). حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء. بیروت: دارالکتب العربی.

آملی، سیدحیدر. (۱۳۶۷ ش). المقدمات من النصوص فی شرح الفصوص الحکم. مصحح: عثمان اسماعیل یحیی و هانری کربن. تهران: توس.

بروئین سن، مارتین وان. (۱۳۸۳ ش). جامعه شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت): ساختارهای اجتماعی و سیاسی کردستان. ترجمه: ابراهیم یونسی. تهران: پانید.

تستری، سهل بن عبدالله. (۱۴۲۳ ق). تفسیر التستری. محقق: محمد باسل عیون سود. بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۷۰ ش). نفحات الانس من حضرات القدس. تصحیح: محمود عابدی. تهران: اطلاعات.

جیلانی، عبدالقادر بن ابی صالح. (۱۳۶۹ ش). فتح الربانی. ترجمه: محمدجعفر مهدوی. تهران: نشر احسان.

جیلانی، عبدالقادر بن ابی صالح. (۱۳۹۳ ش). رسائل عبدالقادر گیلانی. ترجمه: حیدر شجاعی. تهران: مولی.

جیلانی، عبدالقادر بن ابی صالح. (۱۴۱۶ ق). آداب السلوک و التوصل إلى منازل الملوك. محقق: محمد غسان نصوص عزقول دمشق: دارالسنابل.

جیلانی، عبدالقادر بن ابی صالح. (۱۴۱۷ ق). الغنیة لطالبی طریق الحق (فی الاخلاق و التصوف و الادب الاسلامیه). تحقیق: ابو عبدالرحمن صلاح بن محمد بن عویضه. بیروت: دارالکتب العلمیه.

جیلانی، عبدالقادر بن ابی صالح. (بی تا). الفتح الربانی والفیض الرحمانی. بیروت: دارالریان للتراث.
حکیم ترمذی، محمد بن علی. (۱۳۷۹ ش). مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی.





برگردان همراه با مقدمه دو اثر از حکیم ترمذی از برنرد راتکه و جان اوکین. ترجمه: مجدلالدین کیوانی. تهران: مرکز.

حکیم ترمذی، محمد بن علی. (۱۴۲۲ ق). *ختم الاولیاء*. تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی. بیروت: المطبعة الكاثولیکية.

خمینی موسوی، سیدروح الله. (۱۳۸۱ ش). *ولایت فقیه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۳۰ ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. تحقیق: صفوان عدنان داوودی. بیروت: الدار الشامیه.

زمردی، حمیرا؛ و زهرا نظری. (۱۳۸۸ ش). «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی بر پایه امهات کُتب نثر صوفیه». *ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*. س ۱. ش ۱.

شعرانی، عبدالوهاب بن احمد. (۱۳۱۵ ق). *الطبقات الکبری، المسمی لواقح الأنوار القدسیة فی مناقب العلماء و الصوفیة*. قاهره: العامرة الشریفه.

صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ ق). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)*. تصحیح: محسن بن عباسعلی کوچه باغی. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی (ره).

طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۱ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: اسماعیلیان.

عبداللهی، محمداسماعیل؛ و حامد ناجی. (۱۳۹۳ ش). «نگرشی تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی». *پژوهش های علوم انسانی نقش جهان*. ش ۳.

عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۹۴ ش). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*. تصحیح: جلال الدین همایی. تهران: سخن.

عطار، محمد بن ابراهیم. (بی تا). *تذکرة الاولیاء، از روی چاپ نیکلسون با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی*. تهران: مرکزی.

علم الهدی، علی بن الحسین (سیدمرتضی). (۱۴۱۰ ه). *الشافی فی الإمامة*. تحقیق: عبدالزهراء حسینی و سیدفاضل حسینی میلانی. تهران: مؤسسه الصادق (ع).

عیسی، عبدالقادر. (۱۴۲۸ ق). *حقائق عن التصوف*. حلب: دارالعرفان.

عین القضاة، عبدالله بن محمد. (۱۹۶۲ م). *شکوی الغریب عن الأوطان إلى علماء البلدان*. محقق: عفیف عسیران. پاریس: دار بیلون.

غزالی، محمد بن محمد. (۱۴۲۱ ق). *سر العالمین و کشف ما فی الدارین*. تصحیح: ایمن عبدالجابر البحریری. قاهره: دارالآفاق العربیة.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ ق). *کتاب العین*. تصحیح: محسن آل عصفور و مهدی مخزومی. قم: هجرت.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۸ ش). *ترجمه رساله قشیریة*. مترجم: ابوعلی حسن بن



- احمد عثمانی. تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- کارامصطفی، احمد تاگور. (۱۳۹۵ ش). تصوف: روزگار تکوین. ترجمه: اشکان بحرانی. قم: دانشگاه مفید.
- کرون، پاتریشیا. (۱۳۸۹ ش). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام. ترجمه: مسعود جعفری. تهران: سخن.
- کسنزانی حسینی، نهر. (۱۳۹۰ ش). آراستگی به آداب اسلامی در طریقت کسنزانی. مترجم: حمید مستعان. سنندج: (کتاب منتشر نشده).
- کسنزانی، محمد. (۱۴۲۶ ق). موسوعة الکسنزان فیما اصطلاح علیه أهل التصوف و العرفان. دمشق: دار المحبة.
- کلاباذی، ابوبکر محمد. (۱۴۲۲ ق). التعرف لمذهب أهل التصوف. محقق: احمد شمس الدین. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). الکافی. تصحیح: علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مایر، فریتس. (۱۳۸۷ ش). سنگ بناهای معارف اسلامی (منتخبی از مقالات علوم اسلامی) جلد اول تصوف. ترجمه: مهرآفاق بایوردی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستملی، اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۶ ش). شرح التعرف لمذهب التصوف (نورالمیرادین و فضیحه المادعین). تصحیح: محمد روشن. تهران: اساطیر.
- معین الدینی، فاطمه. (۱۳۸۵ ش). «ولی و ولایت در عرفان». نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان. ش ۱۹. ص ۲۱۱ - ۲۳۳.
- میهنی، محمد بن منور. (۱۳۸۸ ش). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تحقیق: ذبیح الله صفا. تهران: فردوس.
- ناشناس. (۱۳۴۵ ش). بحر الفوائد. به کوشش محمدتقی دانش پژوه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ناشناس. (۱۹۹۱ م). ادب الملوك فی بیان حقائق التصوف. محقق: برنر راتکه. بیروت: المعهد الالمانی للابحاث الشرقيّة.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد. (۱۳۴۴ ش). کشف الحقایق. تصحیح: احمد مهدوی دامغانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد. (۱۳۸۹ ش). الانسان الكامل. تصحیح: ماریژان موله. تهران: طهوری.